

نامه سرگشاده به رهبری ؛  
آیت الله خامنه ای! از مردم عذر خواهی کنید

۲۳ شهریورماه ۱۳۸۸

محمد نوری زاد نویسنده سابق روزنامه کیهان و گارگردان ، نویسنده و تهیه کننده تلویزیون در وبلاگ خود نامه ای سرگشاده خطاب به آیت الله علی خامنه ای را منتشر نموده است.

این دومین نامه در چند روز اخیر است که خطاب به رهبر ایران نوشته می شود. پیش از این دکتر عبدالکریم سروش نامه سرگشاده ای را منتشر نمود که در آن انتقادات صریحی به شیوه عملکرد آیت الله خامنه ای طرح شده بود.

در کارنامه کاری محمد نوری زاد سرزمین جنوبی من ، نخلستان تشنه ، همه باهم ، روایت فتح ، حماسه خمینی ، ما اهل مسجدیم و شب های رمضان دیده می شود.

در بخشی از این نامه آمده است : «از شورای نگهبان تا قوه قضاییه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صداو سیما. هیچ منصب کلیدی ای نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتی نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می کردند.»

وی در بخش دیگری از نامه خود آورده است : «شریعتی، برای برپایی این نظام سوخت، اما این نظام او را بخاطر روحانی نبودنش و تفکرات تازه اش سوزاند و حق او را در نهضتی که بوجود آورده بود ادا نکرد. این روزها، می بینیم برای فلان روحانی دورتاریخ و گاه جامانده درتاریخ مراسم یاد بود بپا می کنند اما سالگرد وفات و شهادت شریعتی باید با ترس و لرز برگزار شود.»

محمد نوری زاد می افزاید: «عزیز ما، در همه این سالها، من ندیدم یا نشنیدم که شما، درمقام شخص اول این کشور پرمخاطره و پرآوازه، یک بار، حتی یک بار، مسئولیت یک خطا و خبط و عقب ماندگی و درجا زدن را شخصا بپذیرید. امید دارم بسیار بوده باشد اما من که یکی از آحاد این مردم، شخصا ندیده یا نشنیده ام.»

در بخش دیگری ای این نامه آمده است : «اگر نمی رنجید باید بگویم که حضرت شما درمقام فرماندهی کل قوا، در حوادث بعد از انتخابات، با مردم خود، خوب رفتار نکردید. ماموران شما، به سمت مردم تیراندازی کردند و آنان را

کشتند و زدند و اموالشان را سوختند و تخریب کردند. متأسفانه سهم شما در این حوادث قابل اغماض نیست. بخصوص که بعد ها مکرر فرمودید اهل مجامله نیستید و از مواضع خود عدول نمی کنید.»

متن کامل این نامه تکان دهنده را در ادامه بخوانید:

به نام خالق زیباییها

محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله خامنه‌ای

من همیشه، چه در نوشته هایم و چه در گفتگوی حضوری، شما را با واژگانی چون : آقا جان، مولای من، خامنه ای ما، مخاطب قرار داده ام. اما در این رقعہ، مصرم که حضرتعالی را " پدر " خطاب کنم. علتش را نمی دانم. شاید بخاطر این که با این واژه، الفت عاطفی فراوانتری برقرار می کنم. اگرچه واژگان پیشین، بلحاظ معرفتی کاربرد ویژه ای طلب می کنند. من در نوشته هایم به یاد ندارم مقام معظم رهبری، یا مقام عظمای ولایت، آورده باشم. در این دو واژه اخیر، رسمیت و تشخصی می بینم که شما را بسیار دورتر از مردم می نشاند. و حال آنکه ما دوست داریم شما را در کنار خود ببینیم.

پدرگرامی!

من شاید بیش از هر نویسنده و فیلمسازی، در سالهای رهبری شما ، در جانبداری از شما مطلب نوشته ام و فیلم های مستند ساخته ام. و آنچنان غلیظ و ناگشودنی با شما و جایگاه شما گره خورده بودم که احساس می کردم : یآوری امام زمان، نسبت موکد و انفکاک ناپذیری با یآوری شخص شما دارد. احساس می کردم شما تمثیل و نماینده ای از همه غربت های تشیع محضید. احساس و باورم به این بود که شما، تنها فرصت تشیع برای به تجلی درآوردن معارف خفیه شیعه هستید. معارفی که می بایست یک به یک به صحنه آورده می شدند و امکان جولان می یافتند.

من و دوستان همفکر من، همه آرزوها و آرمانهای متعالی شیعه را در برافراختن و هویت بخشی انسان زخم خورده و تکیده از اندیشه ها و رویه های ناسالم بشری، و این همه را در کلام شما و سیره شما و مواضع شما می جستیم. وقتی به آمریکا نهیب می زدید و او را از عواقب جهانخواری اش برحذر می داشتید، ما غرق شعف می شدیم. چرا که سالهای سال، در دوران ستمشاهی، حسرت یک مرگ بر آمریکا به دلمان مانده بود.

وقتی از فقر و فساد و تبعیض می فرمودید، در پوست نمی گنجیدیم. چرا که بخود نوید می دادیم از پی این خروش های فهیمانه، حتما افق های مبارکی در جهت زدودن این رذیله های اجتماعی در پیش خواهد بود. وقتی فراتر از چارچوب های دیپلماسی، برسر طراحان دادگاه میکونوس فریاد برآوردید و بساط خدعه و نیرنگشان را برسر خودشان آوار کردید، ما به همدیگر تبریک می گفتیم.

بعد از واقعه هولناک یازده سپتامبر، آنجا که برجستگان سیاسی ما - آنان که در ادعای برتر بینی شان تردیدی تحمل نمی کردند - با شنیدن عربده های خشنناک بوش به حاشیه های سکوت و ترس پناه بردند، شما یک تنه سربر آوردید و آوار دیگری از شهامت و حق طلبی را بر سر هیات حاکمه آمریکا فرو ریختید، ما قامت راست کردیم و به خود بالیدیم.

وقتی به زندگی شخصی شما نگاه می کردیم که چگونه فرزندان خود را از ورود به کارهای اقتصادی و مسئولیت های درشت و ریز نهی فرموده اید و همگان خود را از اشرافیت متداول مسئولین کنار زده اید و به بهره مندی از یک زندگی بسیار ساده بسنده کرده اید، سرافرازی می کردیم و به خدای خوب خود سپاس می گفتیم.

با هر ادله و احتجاج شما، برج بلند "چرا" های ما فرو می ریخت. طوری که تحقیق و مجادله را شایسته تداوم سخن شما نمی دیدیم. از این که گذشته و سابقه سالم و پاک و آکنده از رنج و مقاومت داشته اید، و در سالهای پس از انقلاب نیز در کنار سایر مردم ایران عزیز، به مقابله با دشمن شتافتید و عرصه دفاع مقدس را با حضور و همراهی خود سامان دادید، شما را بیواسطه از جنس خود می دیدیم و با شما و سخن و سیره شما همذات پنداری می کردیم.

بعد از امام عزیز، آنگاه که ستون محکم عاطفی و احساسی و بینشی ما لرزید، به زیر سایه شما خزیدیم و کاستی های فردی و اجتماعی خود را به یمن روزهایی که شما نوید بهبود می دادید، در خیال، ترمیم می کردیم.

هرچه بر حجم کاستی ها و بدکاری ها و تلخ گویی ها و عقب ماندگی های کشورمان افزوده می شد، به یک سخن و نهیب شما، همه را بحساب دشمن بدکردار می گذاردیم. دشمنی که در سخن شما، در همین نزدیکی ها بود و جز به نابودی ما راضی نمی شد و لحظه ای درنگ را نیز در حذف ما جایز نمی دانست. که در جای خود، تشخیص درستی نیز بود. رفتار هزار فتنه آمریکایی ها و تجربه های خود انقلاب، بر همین تیز بینی تاکید می ورزید.

با اشاره و تایید و نصب جنابعالی، شیفتگان و سربازان و اطرافیان و ماموران شما بر منصب های فراوان کشور قرار گرفتند تا این کشتی طوفان زده را به ساحل امن و آسایش و رشد برسانند. از شورای نگهبان تا قوه قضاییه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صدا و سیما. هیچ منصب کلیدی ای نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتی نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می کردند.

این همه حضور حضرتعالی در مواقع چند و چون نظام، ما را به درک و لمس یک مدینه فاضله این زمانی بشارت می داد. مرتب خود را به پایکوبی و تناول لذت حضور در آن مدینه قشنگ امید می دادیم. اگر امسال رونقی در نمی یافتیم، به سال دیگر جنگ می بردیم.

ما با شما آنچنان آمیخته بودیم که خود را نمی دیدیم. به خود می نگریستیم که غبار آلود از جنگ و کار و زحمت آمده بودیم. به شما می نگریستیم که مرتب برتایید و تقدیر از مسئولین اصرار می ورزید. به زیرک هایی می نگریستیم که در زیر چتر امن نظام فارغ از درد و داغ مردم به تکمیل سفره سیری ناپذیر خویش همت می کردند. و می دیدیم هیچ

روزنامه ای و هیچ برنامه تلویزیونی و هیچ خبری و هیچ محکمه ای، از نابکاری آنانی که به اسم مسئول، کیسه بهره مندی خود و اقوامشان را پرکرده بودند و رسوا نیز شده بودند، اجازه نشست یک "چرا" نمی یافت.

در طول سالیان دراز، ما هرگز لذت یک روزنامه مستقل و صداوسیماي مردمی را که بی واهمه دربرابر کاستی ها و زد و بندها و مراودات پشت پرده افشاگری کند و سلامت جامعه را با این رویه درست تضمین کند نچشیدیم. به شوق بساط علوی و مهدوی، و افق های روشنی که شما نشانمان می دادید، و بخاطر دشمنی که صدای زنگ خطرش از داخل و خارج قطع نمی شد، از مطالبات امروزمان می گذشتیم و به فردا موکولش می کردیم.

و شما، پدرگرامی، مرتب بر شعله های درون ما آب می افشانیدید و التهاب و گداختگی ما را فرو می نشانیدید. که :  
مبادا دشمن شاد شوید. مبادا آب به آسیاب دشمن بریزید. مبادا زبان و قلمتان به تضعیف نظام منجر شود. مبادا همانی را بگوئید و بنویسید که دشمنان می خواهند. دشمن شناس باشید. موجبات اغتشاش فکری مردم را فراهم نکنید. مشکلات داخلی ما یک امر خانوادگی است، به همسایگان مربوط نیست. مبادا بار دیگر پای اجنبی بمیان آید.

با مدیریت و خواست شما، روحانیان بر تمامی مقدرات محوری ما حاکم شدند. از نهادها و نمایندگی های ولی فقیه، تا ادارات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی. چه در داخل و چه در خارج. و ما تا می آمدیم به این همه حضور و سرک کشیدن روحانیان در زیروبالای کشور بیاندیشیم، خود را سراسیمه با خواست شما مجاب می کردیم. که یعنی : لابد این درایتی است از جانب شما و ما از تبعات آن غافلیم.

به عنوان نمونه، در وزارت جهاد کشاورزی، نماینده ولی فقیه حضور داشته و دارد و صاحب نفوذ است. جایی که تناسبی با حضور یک روحانی ندارد و این حضور کم تناسب، مقدرات خاصی را بر بدنه این وزارتخانه بار می کند. این روحانیان، درکل، و درطول این سالیان هدرشده، به دلیل نداشتن سواد و آگاهی درباره بدنه ای که در آن حضور داشته اند و گاه بر سر آن نیز ایستاده اند، مخاطرات فراوانی را بر ساحت های متعدد کشور تحمیل کرده اند. هم بجهت دخالت های گاه و بی گاهشان، و هم بخاطر تحمیل آدمهای همجوارشان.

این روحانیان، ظاهرا حضور داشته اند تا چشم شما باشند در بدنه کشور. اما نه که هر کدام مختصاتی و علائقی خاص بخود داشته و دارند، به رد یابی همان تعلقات مشغولند و مرتب از نام و وجهه و نفوذ شما بهره برده اند و سنگی از پیش پای نظام نیز برداشته اند.

به عنوان مثالی دیگر: ما دکتر علی شریعتی و تفکرات او را می ستودیم، اما نظام، او را بخاطر این که روحانی نبود و فراتر از چارچوب های حوزه می اندیشید، کنار گذارد تا مبادا در برابر روحانی، یک غیرروحانی سربر آورد و در حوزه دین، ابراز وجود کند و سخنانش پراکنده شود و مردم را از اطراف روحانیان و منابرشان متفرق کند. شریعتی، برای برپایی این نظام سوخت، اما این نظام او را بخاطر روحانی نبودنش و تفکرات تازه اش سوزاند و حق او را در نهضتی که بوجود آورده بود ادا نکرد. این روزها، می بینیم برای فلان روحانی دورتاریخ و گاه جامانده درتاریخ مراسم یاد بود بپا می کنند اما سالگرد وفات و شهادت شریعتی باید با ترس و لرز برگزار شود.

تبعات این حضور همه جانبه شما و روحانیان برمقدرات محوری کشور، و دوختن همه مخاطرات به هیمنه نظام، این شد که از هر سخن مخالف بهراسیم و از هر نوشته و اشاره مخالف بلرزیم. که نکند خوابی برای واژگونی نظام دیده باشند. که نکند چشم دیدن ما را نداشته باشند.

بر صدا و سیما و مطبوعات سخت گرفتیم و هیچ لحنی ونقدی را به کیان کشور تحمل نکردیم. در یک وعده، دهها نشریه را به جرم نقد خودمان بستیم و آدمهای منتقد را به محفظه زندان درانداختیم. از این می ترسیدیم که نقد از ما، به کاسته شدن محبوبیت نظام و کیان آن منجر شود. و ما به این محبوبیت همیشگی نیاز داشتیم.

وما، عزیز گرامی، در تمامی این سالها، از شما و حضور همه جانبه شما در ترسیم مقدرات کشور، حمایت کردیم و نوشتیم و نوشتیم و سخن گفتیم و مخاطبین خود را به همراهی با شما و نظام فراخواندیم. و گاه در این فراخوانی بزرگ، عبوس نیز شدیم و اهل خود را به رنج انداختیم و دوستان خود را از دست دادیم و حلقه نظام را تنگ تر و تنگ تر دیدیم.

یک سؤال. ما برای چه در اطراف شما گرد آمده بودیم؟ که نفعی و سفره ای نصیبمان شود؟ آنهم با شهادتی که داده بودیم و دوستانی که جلوی چشم ما پرپر زده بودند؟ که اگر این گونه بود، ما کاسبکاران خفیفی بودیم که ما برای این در پشت سر شما صف بسته بودیم که از جانب شما، نسیم علوی بر ما وزیده بود و دوست داشتیم مردمان ما و جهان از این فرصت تاریخی بهره مند شوند.

به همه می گفتیم صبر کنید تا عدالت علوی را در محاکم قضایی کشور نشانتان بدهیم. تا خوب اندیشیدن و خوب بودن را، و جهانی شدن و جهانی بودن را نشانتان دهیم. هر معترضی را به روزهای عنقریبی از خوبی ها وعده می دادیم و هر منتقد را به دیدن چیزی دلنشین در آینده متقاعد می کردیم. اما زمان که می گذشت، دیدیم از آن مدینه فاضله که خبری نیست، از ابتدائیات یک رشد متداول نیز جا مانده ایم.

دیگران، کشورهای همجواری ما، فارغ از چند و چونی که ما گرفتارش بودیم، با شتاب به راه خود رفتند و بجایی رسیدند که ما امروز به التماس از آنان تخصص و تکنولوژی و برنامه و مدیریت خرید می کنیم. و ما، با همان تاروپودی که بر خود تنیده بودیم، جاماندیم. چرا؟ چون از سنت های الهی دور افتادیم.

گفتم : از سنت های الهی دور افتادیم و به روزی در افتادیم که امروز بفرصت های هدر رفته خویش افسوس می خوریم. ببخشید از این که وارد حوزه ای شدم که در تخصص شماست. بله، سنت های الهی! چیزی که شما خود مرتب به آن تاکید داشته اید. مرتب.

شما در هر سخنرانی، همه را به یکی از این سنت ها فرا خوانده اید. عمده سخنان شما در این سالها، یا نقد بوده یا ارشاد. که البته این رویه درستی نیز هست. اما یک غفلت در این میان خود می نمایاند. پوزش مرا بپذیرید که ناگزیرم

از اینجا سخن، به محاکاتی بپردازم که مستقیم به خود شما مربوط است. و این مستقیم گویی، نه که تمرین ما در این سالها نبوده، چه بسا برای حضرت شما و همطریقان دیرین من بسی نامتحمّل باشد و بر من سخت بگیرند که: تو کی هستی که برای ولی فقیه ما تعیین تکلیف می کنی و اساسا چرا می پرسی: چرا؟

عزیز ما، در همه این سالها، من ندیدم یا نشنیدم که شما، در مقام شخص اول این کشور پرمخاطره و پرآوازه، یک بار، حتی یک بار، مسئولیت یک خطا و خبط و عقب ماندگی و درجا زدن را شخصا بپذیرید. امید دارم بسیار بوده باشد اما من که یکی از آحاد این مردم، شخصا ندیده یا نشنیده ام.

همیشه در مقام نقد، جانب مردم را گرفته اید و حتی به مسئولین پرخاش کرده اید، اما نبوده که به مردم بفرمایید: ای مردم، تا اینجا عقب ماندگی های کشور متعلق به دیگران است و این مختصر متعلق به خطاهای انسانی من رهبر است. همیشه خود را برکنار از آسیب ها دیده اید و همراه و همصدا با مردم، بر مسئولین و مجریان برافروخته اید که: چرا فقر و فساد و تبعیض؟ چرا بدکاری؟ چرا بی برنامگی؟ چرا عقب ماندگی؟ چرا بی کیاستی و بی مدیرتی و بی خردی؟

و حال آنکه شاید پسندیده این بود به همان روحانیان منصوب خودتان نیز می نگریستید و خرابکاری و نقش احتمالی آنان را در این چراهای تمام نشدنی رصد می فرمودید. باز به عنوان نمونه، به امام جمعه بندرعباس که مثل امام جمعه تهران آقای سیداحمد خاتمی و امام جمعه مشهد آقای علم الهدی، چهره ای عبوس و زبانی تلخ دارد اشاره می کنم که به زور، بله به زور زمینی از دانشگاه علوم پزشکی را برای ساخت مصلاهی بندرعباس تصاحب کرد و آنگاه که رییس این دانشگاه اعتراض کرد که: این یک تصاحب است، اینجا باید دانشگاه می شد، این غیرشرعی است، از تریبون نمازجمعه پرخاش می کند: تو برو آمپولت را بزن. ما خودمان شرعی و غیرشرعی بودنش را حل می کنیم.

#### پدرگرمی

هرکجا از سخن من دل آزرده شدید، با یادآوری این نکته خود را مجاب کنید که گوینده این سخنان، کسی است که دوست بودنش نه بر همگان، که بر خود شما ثابت است. پس، سخن دوست را باید تاب آورد و از او نرنجید. شاید برخی از دوستان من بگویند: ای منافق بریده، اگر سخنی هم با رهبر داشته ای و داری، آن را خصوصی برای خود ایشان می فرستادی. نه این که آن را در بوق کنی و جار بزنی. که می گویم: هرآنچه من با استناد به آنها سخن می گویم، از توضحات و امور آشکار کشورمان است. من مسئله ای محرمانه را که برملا نکرده ام. در ضمن، تاثیر و بردی که یک نامه آشکار دارد، هرگز یک نوشته محرمانه ندارد. و باز این که: روح این نوشته، نه از جانب یک دشمن تابلودار و منافق درکمین، که خیرخواهی کسی است که هنوز چشم به اصلاح امور دارد و همان مدینه فاضله را از جانب این نظام طالب است.

یک اشتباه دیگر نیز مرتکب شدیم. هم ما هم شما. شاید این اشتباه به دلیل انباشت معارف شیعی در درون تک تک ما صورت پذیرفت. و شاید از این جهت که از انقلابی که کرده بودیم زیادی خرسند بودیم و اجرش را هم فوراً به حساب خودمان واریز کردیم و بلافاصله هم دریافتش کردیم. اجر این که ما و انقلابمان، ادامه خواست و تمایل پیامبر اعظم

(ص) و ائمه معصومین(ع) است. که یعنی رهبران ما هماناند و جانشینان همانان و مردم هم لابد مردم و مخاطبین همانان.

این مهم را مرتب از سخنان شما و سایر مسئولان نیوشیدیم و پذیرفتیم که می توانیم تاریخ این روزگار خود را با تاریخ دوران امام علی و امام حسین (ع) مشابهت دهیم. و اصلا در این مشابهت سازی به سراغ سایر امامان نرفتیم. مثلا امام باقر و امام صادق و امام رضا و امام جواد(ع). شاید بیشتر به این دلیل که از میان همه امامان، امام علی (ع) فرصت حکومت یافته بود و کربلای امام حسین هم بیشتر با درون ما همراهی داشت و مثلا به سیره و نحوه مدارای شخص پیامبراکرم (ص) با مخالفین هیچ توجهی نکردیم. و حتی نحوه مدارای حضرت علی با مخالفینشان. خودمان در این وسط یک فرمولی برای جمهوری اسلامی خلق کردیم که هر سمتش را بشود به امامی مربوط کرد. شعار: ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند، یا شعار: خامنه ای خمینی دیگر است، ولایتش ولایت حیدراست، و شعارهایی از این دست، محصول این نگرش تطبیقی است.

آنقدر در تشبیه و تطبیق انقلاب و حادثه های آن، با حکومت حضرت امیر و حادثه های آن افراط ورزیدیم که خودمان در تحلیل هر ماجرای انقلاب، حتی مراودات اجتماعی اش، با شتاب، حضرت شما را در جایگاه حضرت امیر می نشانیدیم و دوستان و مخالفین شما و نظام را با دوستان و مخالفین حضرت امیر می سنجیدیم.

این افراط، کار را به جاهای باریک کشاند. به جایی که مثلا خود شما بحث مفصلی از نقش خواص و عوام را در ظهور ماجرای کربلا به میان آوردید و عبرت تاریخ را به دوستان و دشمنان هشدار دادید. غافل از این نکته که: این عبرت تاریخی، از همان ابتدا، فرضیه ای تثبیت شده با خود داشت و نیازی به اثبات نداشت. این که در این عبرت: حسین، ما هستیم، و انقلاب می تواند با خیانت خواص و پیروی عوام، به کربلایی درجهت حذف حسین و مرام حسین که ما هستیم منجر شود.

وباز غافل از این که ما تنها به یک دلیل و شرط، و تنها به یک دلیل و شرط می توانستیم خود را و نظام و مسئولین نظام را با علی و اولاد او و نظاممان را با ولایت و حکومت آنان بسنجیم که: شیوه مردم داری و حکومت ما، و رفتار شخصی ما، همانند آنان باشد یا متاثر از آنان.

نمی شود که ما در بسیاری از امور مخالف آنان رفتار کنیم اما همچنان جایگاه آنان را برای خود بلوکه کنیم و به هر مخالفی و منتقدی بگوییم: حواست باشد که چه کسی و چه نظام و حکومتی را داری نقد می کنی.

وقتی امام علی، مرگ را بر خود و یاران خود روا می داند آنگاه که خبر ربوده شدن یک خلخال از پای یک زن یهودی را می شنود، چگونه است که علی دوستان امروز ما، از شنیدن خبر کشته شدن مردم، بله، مردم، به دست عوامل حکومت، مرگ را از خدا تقاضا نمی کنند؟ ما اگر از خبر تجاوز به یک دختر، مثل علی گریبان چاک زدیم و زمین وزمان را متوجه این رفتار شوم خودی ها کردیم، می توانیم از خواص و عوام انتظار مشابهت رفتاری داشته

باشیم. یا اگر مثل علی، دست منتسبین خود را از بیت‌المال کوتاه کردیم و حال آنکه در کشور ما این مسئله بیشتر به یک شوخی می ماند می توانستیم به مردم بگوییم : ما نیز علوی هستیم.

می دانم که باهرسخن این فرزندان، از او نا امیدتر و نا امیدتر می شوید. اما سخن فرزند با پدر، هیچگاه به تلخی و گزندگی سخن یک فرد فحاش و معاند نیست. در سخن یک معاند، هیچ مفری از امید نیست اما درسخن این فرزندان هنوز امید هست. خواهم گفت :

حضرت شما، در این سالهای رهبری، آنقدر که به دشمن و دشمن ستیزی بها دادید، به دوست و دوستی و دوستیابی بها ندادید. شاید از این باب که باران دشمنی های پی در پی و فراوانی که برسر این نظام می بارید، عمده نگرانی شما را بدانسو گسیل نمود. و شما و ما، بیش از آن که به دوست متمایل شویم، دشمن را در مدار توجه خود قرار دادیم. و در این گردونه دشمن شناسی، از شناسایی دوست غفلت ورزیدیم. و حیف که باز در این گردونه غفلت، مرتب با تحریکات و تحرکات و شیوه های مختص به خود، از شمار دوستان خود کاستیم و برشمار دشمنانمان افزودیم.

یک مثال دیگر: اگر سخنان شما پیش از این، نگران دشمن بود، در نماز جمعه همین هفته گذشته، دیدیم که سخنان شما نگران رفتار بخشی از مردم، بلکه : مردم است. و این، همان دستاوردی است که در این سی سالگی انقلاب، ما بدان دست یافته ایم. یعنی سابقا ما برای دشمن خط و نشان می کشیدیم، حالا کارمان بجایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. قبول می فرمایید که این روند معکوس، کار را بجایی می رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد.

اردوغان، چندی پیش وارد مجلس ترکیه شد و با شادمانی گفت : در این بحران اقتصادی، کمک از غیب رسید. شادمانی اش به طلاهای انتقالی از ایران اشاره داشت که در ترکیه بارانداخته بود و صاحبی نیز نداشت. هنوز که هنوز است نه فردی ادعای مالکیت آن طلاها را داشته است و نه کشور مبدا که جمهوری اسلامی ایران باشد. این خبر و این خنده کنایه آمیز اردوغان، مدتها دستمایه رسانه های ترکیه و جهان بود.

من از این مثال این بهره را می برم که ما به دست خود، بسیاری از فرصت ها را مفت از دست داده ایم و برای دیگران فرصت مفت فراهم آورده ایم. ما می توانستیم امروز دوستان فهیم و فراوانی داشته باشیم که ما را در عبور از بحرانهای در کمین یاری دهند اما اغلب آنان را به شیوه ای و تهمتی و رنجی و آسیبی و خراش عاطفی ای از خود رانده ایم و ناخواسته به صف ناراضیان پیوندشان داده ایم.

اکنون به جامعه ای و کشوری و نظامی دست یافته ایم که بجز استقلال سیاسی، در سایر حوزه ها سخت گرفتار است. رشوه و ریا و رابطه و خاصه پروری و اعتیاد و بیماری مصرف و بیماری تولید و بیماری اجتماعی و بیماری فرهنگی و بیماری انتظامی گریبانمان را گرفته. شما با نوشته های من آشنا باشید. من از دیرباز برسر این امهات آوار بوده ام و هشدار داده ام. بارها گفته و نوشته ام که خدای متعال هرگز رعایت شهدا و زحمت های ما در برپایی این انقلاب را نخواهد کرد و به راحتی آب خوردن ممکن است با پشت کردن به سنت های الهی فروپاشیم و از گردونه توجه عالم و خدای عالم به دور افتیم.

پدرگرامی!

اگر سی سال پیش از شما و ما می پرسیدند : برای چه می خواهید انقلاب کنید؟ پاسخ می دادیم : برای این که مستقل شویم. برای این که به سرفرازی اقتصادی و علمی و انسانی و قضایی دست یابیم. برای این که مردمان دنیا بیایند و خوب بودن و خوب شدن را از ما بیاموزند. برای این که می خواهیم انسان را درکمال انسانیت خود به نمایش بگذاریم. و از این حرفها.

خوب، ما برای رسیدن به این همه خوبی، زحمت کشیدیم و جنگیدیم و جوانان و عاطفه های بسیاری را از دست دادیم. امروز لافلاقی باید به بخشی از آنها رسیده باشیم. تماشای دورنما که نه، یک نمای نزدیک از کشورمان و آسیب های اجتماعی و اقتصادی و قضایی و فرهنگی اش، و مسئولینی که به راحتی نوشیدن یک شربت گوارا دروغ می گویند، و البته یک استقلال سیاسی آشفته که آمریکا را وانهاده ایم و به دام روسیه و چین افتاده ایم - و دستیابی علمی هسته ای که اگر زمان شاه بود چه بسا به بیش از این دست می یافتیم (نیروگاه هسته ای بوشهرو...) و کوهی از آزمون و خطاهای انباشته شده و دانشگاههای از دست رفته و مردم پریشان و غمزده، به ما می گوید که ما نه تنها در رسیدن به آن آرمانهای طلایی شیعی موفق نبوده ایم، بلکه از دستیابی به مقدمات یک نهضت انسانی نیز عاجز مانده ایم.

می دانم که واگویه کردن این آسیب ها، روان شما را می آزارد. این را از زبان شما بسیار شنیده ام. باور کنید مردم ما با همه این غفلت ها و ناکامی ها و عقب ماندگی ها کنار آمده بودند و می خواستند با شما و به رهبری شما سنگ های پیش پای نظام را بردارند. بهمین دلیل با شکوهی مثل زندی درانتخابات اخیر شرکت کردند. آنان شرکت نکردند که جامعه را به آشوب بکشند. و یا جامعه را به عقب تر بازگردانند. مسلما تصویرشان از آینده، تصویری درخشان از جمهوری اسلامی ایران بوده است. هنوز هم هست.

همه ما و همه مردم، از این انتخابات اخیر چشم اندازی پراز خیر و خوبی آرزو داشتیم. فکر می کردیم اگر نونهال انقلاب در یک یا دوسالگی اش آداب معاشرت نمی دانست و با ترشروی انس بیشتری داشت، درسی سالگی اش می داند مردم یعنی چه و نحوه معاشرت با مردم یعنی چه. فکر می کردیم این حداقل رشد را یافته است.

حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را بهم زد. رفتاری که تحت امرحضرتعالی بامردم شد، رفتار همشان و همطراز زحمت و فهم و همراهی مردم نبود. مردم اگر انتظار داشتند این رفتار را از ماموران خود سر نظام ببینند، درعوض، انتظار این راهم داشتند که رهبرشان، بلافاصله به رسم علی های مکررش، همچون علی به مددشان بیاید و دادشان بستاند. نه این که مرتب روح و رفتار وحشیانه ماموران را تایید کند و به مردم معترض خودش، همسنگ اغتشاشگران و براندازان نگاه کند.

به این سخن امام جمعه منصوب خود درمشهد آقای علم الهدی توجه کنید که درهمین نماز جمعه اخیر افاضه فرموده اند :.... این ملجم ها نمی توانند در کشورعلی (ع) به دنبال سیاست باشند. بعضی از جریان های سیاسی که ادعا دارند : نخبگان باید وارد سیاست شوند، بدانند که اگر ولایت پذیر نباشند ولایت ستیزند و ولایت ستیز یعنی این ملجم!

این سخن پوک و مفت و بی خاصیت از آن روی توسط این روحانی کم سواد زده می شود که نعل بالنعل حکومت فعلی را حکومت علی می داند و فعالان سیاسی را ابن ملجم . و در این تحلیل پوک، اصلا هم به این اشاره نمی کند که چرا وبه چه دلیلی یک رییس جمهور قبل از انتخابات برای یک امام جمعه، یک میلیارد تومان پول می فرستد. و به این نیز نمی اندیشد که یک چنین فرمولهایی که ما در نظامان خلق کرده ایم، ممکن است فرسنگها از رویه علی و اولاد علی دور باشد و حتی در مدار تنفر آنان نیز جای داشته باشد.

اگر بگویم یکی از آسیب هایی که شما خورده اید از ناحیه همین مبلغین کم خردی است که به اسم جانبداری از شما، وب رفتار غیراسلامی و غیرانسانی شان، متاسفانه بذرنفرت از شما را در بین مردم افشاندند، از فرزند خود خواهید رنجید ؟ اگر نمی رنجید باید بگویم که حضرت شما در مقام فرماندهی کل قوا، در حوادث بعد از انتخابات، با مردم خود، خوب رفتار نکردید. ماموران شما، به سمت مردم تیراندازی کردند و آنان را کشتند و زدند و اموالشان را سوختند و تخریب کردند. متاسفانه سهم شما در این حوادث قابل اغماض نیست. بخصوص که بعد ها مکرر فرمودید اهل مجامله نیستید و از مواضع خود عدول نمی کنید. ما بدنبال همان حنجره خشمگینی بودیم که بر سر آمریکا فریاد می زد، که چه بکند؟ که وارد میدان شود و از مرگ و خلخال و زن یهودی که نه، کشته شدن زنان و مردان مسلمان خودش بگوید. نه این که بدون دلجویی از مردم زخم خورده، آنان را به تکرار همان رویه های خونین هشدار دهد.

من شما را به یک سخن دیرین خودتان ارجاع می دهم. پیش از آن بگویم: من خود شخصا نوشته هایی دارم که امروز از مراجعه به آنها شرم می کنم. اما نوشته های بسیاری نیز دارم که هرچه زمان می گذرد، برنورانیت محتوایی آنها افزوده می شود. خوشبختانه این سخن شما نیز اینگونه است که هرچه زمان بگذرد برنورانیت آن افزوده می شود:

"...مردم اگر متوجه باشند و هوشیار باشند اگر نشانه های کبر و غرور و خودخواهی را در زمامداران فوراً ببینند و بشناسند و خیرخواهانه اعتراض کنند و اگر احساس کردند که زمامدار درصدد رفع این بیماری نیست درمقابل او تعرض کنند، یقیناً آن بیماری علاج خواهد کرد..." این سخنان شخص شما ست در سال 1363. می بینید در آن سالهای دور انقلاب، چه سخن نورانی ای از زبان شما جاری شده است ؟ سخنی که هرچه می گذرد ما بدان نیاز مفرطی احساس می کنیم. سخنی که در گردونه عمل، مطلقاً به آن مراجعه نشد.

شما در آن سالها، مسئولیت چندانی نداشتید اما در این سالهای رهبری، کدام مسئولیت است که بدون تایید شما مقبولیت داشته باشد؟ و چرا این سخن، به جان جامعه درنیفتاد؟ و چرا جامعه از نورانیت آن بهره مند نشد؟ پاسخ را خود می دانم: در قرآن نیز سراسرنور هست اما آیا به چه میزان در طریقت ما سهم دارد؟ درباره همان سخنان دیرین شما، بگویم که ما هرگز شخص شما را به آن آفات مورد اشاره متهم نمی کنیم اما شما هم درخیرخواهی ما شک نکنید.

یادم هست که برای تلویزیون، مجموعه ای می ساختم به اسم "حماسه خمینی". و ناگزیر باید همه آرشیو تصویری ملاقات های مردم با حضرت امام را مرور می کردم. خودم این مجموعه را طراحی کرده بودم. بسیار نیز خوب بود و تاثیرگذار. در یکی از نوارها به ملاقات امام عزیزمان برخوردیم با اهالی گنبد. اگر اشتباه نکرده باشم. زمان این ملاقات

هم مربوط می شود به سال های 60-61 . یعنی چند سال پس از پیروزی انقلاب؟ در این ملاقات که مکتوب آن در صحیفه نور هم هست، امام عزیز رسماً از مردم، به دلیل این که نتوانسته اند با برپایی این نظام به وعده های خود عمل کنند، عذرخواهی می کنند. این سخنان در شلوغی آن سالها گم شد و کسی از مسئولین به آن مراجعه نکرد.

من می خواهم در این بخش از نامه ام شما را "مالک اشتر" خطاب کنم. تجسم این که شما در برابر حضرت علی ایستاده اید و ایشان شما را مالک اشتر خود خطاب می کنند چقدر شورانگیز است؟ حضرت، نامه خود را که قرار است والی و حاکم مصر شوید به دست شما می دهند. به راه می افتید. در گوشه ای خلوت، نامه را می گشایید و آن را با دقت مطالعه می کنید :

"..... اگر مردم بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را علناً با آنان در میان بگذار. و با این عذرخواهی، از بدگمانی مردم کم کن. اگر چنین کردی، خود را به عدالت پرورانده ای و با مردم مدارا کرده ای. دلیل و عذری که می آوری، باعث می شود تو به مقصود خودت برسی و مردم هم به حق خودشان دست پیدا کنند..."

مردم ما هنوز اقتدار نظام را طالبند و هیچ گزندی را بر جمال او بر نمی تابند. این عذرخواهی شما می تواند آتش خشم مردم را سرد کند. به آنان امید بدهد. آب رفته را به جوی باز گرداند. اما اگر این نشود، و همانگونه که در نماز جمعه اخیر فرمودید، کار به تنگناهای انتظامی بکشد، ما رفته رفته، این باقیمانده مردم را نیز از دست خواهیم داد. و شما نیک تراز همه ما می دانید: نظامی که مردم نداشته باشد، چه دارد؟ والسلام.

فرزند کوچک شما: محمد نوری زاد